

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم وېر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۱۷ مارچ ۲۰۱۷

تصحیح، تنظیم و شرح لغات: خ. معروفی

## دیوان

"عبدالله شهاب تُرشیزی هروی"

۲۳۷

مُلحدنامه

-۳-

### به زنی گرفتن پدر مصطفی قلی دختر خباز را

به کاشان یکی مرد خباز بود که با علت<sup>۱</sup> ابنه<sup>۲</sup> انباز بود  
یکی مرد نامرد بداصل سرد بد و بدرگ و هرزه و هرزه‌گرد  
نسب نامه اش، دفتر تیزباد پدر بر پدر ملحد و بدنژاد  
شب و روز از خارش کون، دژم قدش پیش هر هرزه ای، راست و خم  
ز دونی تن خویش را، کرده زیر شکم کرده هر لحظه از کیر، سیر  
گدایان نان جوی شهوت پرست برو بُختی<sup>۳</sup> خویش را کرده مست  
دو من نان بدادی به یک کیر سخت زهی بی حمیت<sup>۴</sup>، زهی شوم بخت

<sup>۱</sup> - "علت": کلمه عربی و درینجا در معنای "بیماری" و "مرض" است

<sup>۲</sup> - ابنه، نام خارش یا مرضی، که در مقعد پیدا می شود.

<sup>۳</sup> - "بُختی": شتر دو کوهانه بلخی را گویند. این کلمه ظاهراً با نام "بُخدی" همناوی دارد، که نام قدیم "بلخ" بوده است

ورا مایهٔ پرورش، کیر بود  
 یکی دختری داشت با یال و شاخ  
 نگاری، که گفتی سراپا کُس است  
 کُسِ او ز تنگی کون بی خبر  
 چه کُس، آنکه آئینه ای از بلور  
 بر اطراف آن موی<sup>۴</sup> مشکین نهاد  
 تو گفتی که بر چشمهٔ آب گرم  
 و یا فرشی از مخمل مشکفام  
 تنش از برِ ران، سیماب گون  
 به کاخ اندرون، دیگدان و تنور  
 بُن ران او، تکیه گاه ذکر  
 چه کُس، همچو گندم شگافی درو  
 از آن تکمهٔ نافه گون بوی مشک  
 به بویش شدی کیر عنین<sup>۵</sup> پیر  
 به گیتی چنان کُس ندیده ست کُس  
 چو صیت<sup>۱۱</sup> کُشش گشت، آفاق گیر  
 به کاشان جوانان، شهوت پرست  
 گروهی از آن خیل شهوت پژوه  
 بدو طرح آمیزش انداختند  
 شگافی، که در وی نمی رفت موی  
 فلک گفت: کز خرزه<sup>۱۲</sup> گاوزور  
 خورش نان ولی نانخورش کیر بود  
 کُشش تنگ، اما دهانش فراخ  
 ز پا تا به سر، جمله اعضا کُس است  
 ز سوراخ سوزن کُشش تنگ تر  
 بدان سان، که روی اندران دید کور  
 آبر صفحهٔ نقره، نقشِ آسواد  
 بهاری پدید آمد، از خید<sup>۶</sup> نرم  
 فگندند بر طرف حوض رُخام  
 بر آورده کاخی به سیمین ستون  
 تنور از دُر و دیگدان از بلور  
 کُشش خرقه و کون، کلاه ذکر  
 یکی تکمه<sup>۸</sup> مانند نافی درو  
 رسیده به گیتی به هر تر و خشک  
 به آهن درون چون سنان در حریر  
 مگر آنکه او را<sup>۱۰</sup> بگاده ست و بس  
 بدو میل کردند، برنا و پیر  
 شدند از شراب کُشش جمله مست  
 که از کیرشان رخنه می یافت کوه  
 کُس و کون او را یکی ساختند  
 ز آمد شد کیر، شد چارسوی  
 کُس دختر نانو شد، تنور

۴ - حَمِيَّت: کلمهٔ عربی و در معنای "غیرت" است؛ پس "بی حَمِيَّت"؛ یعنی "بی غیرت" و "بی ننک"

۵ - "مشکین نهاد"؛ یعنی "مشک رنگ"

۶ - "سواد" کلمهٔ عربی و در معنای "سیاهی" ست؛ درینجا مگر مراد از "سیاه" باشد

۷ - "خید" مخفف "خوید" است، که در معنای "گیاه لطیف" است.

۸ - تُکْمَه

۹ - "عنین" (بر وزن "جنین"): کلمهٔ عربی و در معنای "مرد عقیم"

۱۰ - "بگاده ست"؛ یعنی "گائیده است"

۱۱ - "صیت": آوازه و شهرت

۱۲ - "خرزه" (به زای مکسور و های ملفوظ): آلهٔ تناسلی بیحد دراز